



مقدمه

تحقیق درباره باورهای شیعیان عصر ائمه(علیه السلام) و مقایسه با اندیشه‌های پذیرفته‌شده شیعیان عصر حاضر، از مباحثی است که در سال‌های اخیر بیشتر بدان توجه شده است. در این میان، نقد و بررسی دیدگاه شیعیان اولیه در مورد امامت، حساسیت و اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا امامت محوری ترین تمایز شیعه از سایر فرق اسلامی است. این‌گونه تحقیقات، افزون بر آن‌که با اصالت و اعتبار باورهای کنونی به‌گونه‌ای مرتبط است، نقد و بازخوانی مجددی نسبت به باورهای شیعیان گذشته نیز به شمار می‌آید.

مباحثی مانند ولایت تکوینی، عصمت، علم غیب، مهدویت و مانند آن، از مهم‌ترین مباحثی است که در سال‌های اخیر نقد شده است و برخی به تفاوت برخی دیدگاه‌های شیعیان نخستین با دیدگاه شیعیان در عصرهای بعدی تأکید کرده‌اند.¹ در این مقاله به بررسی دیدگاه اصحاب امیرالمؤمنین، علی(علیه السلام) درباره دو ویژگی اساسی امامت در تفکر شیعی، یعنی علم و عصمت می‌پردازیم.

این دوره، به دلیل آغاز آن که اولین دوره تمایز شیعه به شمار می‌آید، مهم‌تر از سایر دوره‌هاست. بنابراین، بررسی آن می‌تواند تا حد زیادی دیدگاه صحیح را در مسئله معین کند.

مرجعیت علمی

عظمت مقام علمی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نزد اصحاب ایشان و آگاهی ایشان به امور پنهان، از مهم‌ترین مباحثی است که برای بررسی دیدگاه اصحاب آن حضرت در مورد علم آن حضرت می‌توان بررسی کرد. با توجه به روایات فراوانی که درباره علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است، کمتر فرد آشنا با سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را می‌توان یافت که در عظمت مقام علمی ایشان تردید داشته باشد. احادیثی مانند: «أنا مدينة العلم و علي بابها و هل تدخل المدينة إلا من بابها»² و «عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلِيًّا (عليه السلام) أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ»³ از روایاتی است که می‌توان ادعا کرد متواترند. با وجود این‌گونه روایات و مشاهدۀ دریای علم امام (علیه السلام) در سخنان ایشان، معمولاً تردیدی در میان اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امام علی (علیه السلام) در عظمت علمی ایشان وجود نداشت؛ هر چند بعید نیست در میان عده‌ای از مردم که بعد از 25 سال انزوای امام (علیه السلام)، به جمع اصحاب ایشان پیوستند، از بعضی از این روایات نیز بی‌خبر مانده باشند.

بسیاری از بزرگان اصحاب امیرمؤمنان (علیه السلام) مانند سلمان، ابوذر، عمار، ابن عباس، خزیمه بن ثابت، مالک اشتر و ... آن حضرت را آگاه‌ترین فرد به قرآن و سنت، و دارای علوم الهی می‌دانستند. اینک به مطالعه نمونه‌هایی از برخورد اصحاب امام (علیه السلام) با مقام علمی ایشان می‌پردازیم.

سلمان معتقد بود: «سرّ پیامبر تنها نزد علی (علیه السلام) است ... اگر او را از دست بدهید، علم را از دست داده‌اید».⁴ به همین دلیل، او مردم را به آمدن نزد امیرمؤمنان (علیه السلام) و بهره‌گیری از علم ایشان تشویق می‌کرد.

ابوذر نیز امیرمؤمنان (علیه السلام) را صدیق اکبر، فاروق اعظم، وصی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و وارث علم او معرفی می‌کرد و به مردم می‌گفت: «هیچ مسأله دینی نیست که در آن اختلاف باشد، مگر آن‌که علم آن نزد اهل بیت است».⁵ او مردم را به پیروی خاندان وحی فرا می‌خواند و می‌گفت: «آنان خاندان وحی هستند که رسالت در میان آنان قرار گرفته است. فرشتگان نزد آنان رفت‌وآمد دارند. آنان خاندان رحمت و معدن علم هستند».⁶

عمار نیز امام (علیه السلام) را آگاه‌ترین فرد به قرآن و سنت،⁷ و عالمی می‌دانست که دیگران چیزی به او نمی‌آموزند.⁸ خزیمه بن ثابت نیز امام علی (علیه السلام) را آگاه‌ترین فرد به کتاب و سنت⁹ و داناترین مردمان به خدا¹⁰ می‌دانست. مالک اشتر آن حضرت را وارث علم ابنیا،¹¹ و آگاه‌ترین فرد به کتاب خدا¹² می‌دانست. زید بن صوحان امیرالمؤمنین را احیا کننده کتاب و سنت، آگاه‌ترین فرد به دین خدا¹³ و بسیار آشنا با خداوند می‌دانست.¹⁴ مشابه این سخنان از قیس بن سعد،¹⁵ عبدالله بن حجل¹⁶ و ام‌الخیر دختر حریش¹⁷ نقل شده

است.

البته در میان عموم مسلمانان چنین دیدگاهی وجود نداشت. یکی از این افراد، از ابن عباس درباره درستی جنگ‌های امام (علیه السلام) پرسید. ابن عباس به بیان فضایل امام پرداخت. او گفت: «از تو درباره خون‌هایی پرسیدم که علی ریخته است؛ نه از فضایل او». ابن عباس به او گفت: «تو مرا داناتر می‌دانی یا علی را؟» مرد جواب داد: «اگر علی را داناتر می‌دانستم، از تو درباره او سؤال نمی‌کردم». ابن عباس ناراحت شد و گفت: «علم علی از علم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گرفته شده است و علم من و دیگر اصحاب در برابر علم او مانند قطره در برابر هفت دریاست». 18

این نقل افزون بر تردید آن فرد در درستی اقدام امام (علیه السلام)، شناخت ابن عباس را از عظمت مقام علمی آن حضرت (علیه السلام) نشان می‌دهد. نام این فرد در منابع ذکر نشده است که نشان می‌دهد فرد مشهوری نبوده است. بعید نیست او از جمله کسانی بوده باشد که بعد از قتل عثمان، با امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان خلیفه چهارم، نه به عنوان خلیفه بر حق رسول خدا (صلی الله علیه وآله) - چنان که شیعیان معتقد بودند - بیعت کردند. بنابراین، سخنان این‌گونه افراد نمایانگر دیدگاه اصحاب و شیعیان ایشان نیست.

علم به امور پنهان

عظمت علمی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میان اصحاب و حتی مسلمانان کمتر قابل انکار بوده است؛ آنچه بیشتر قابل بحث، و چالش‌برانگیز بوده است، علم امام (علیه السلام) به اموری است که به طور عادی از دیگران پنهان است. آگاهی از امور پنهان اصالتاً از آن خداوند متعال است و او به هر کس که شایستگی آن را داشته باشد و به هر اندازه صلاح بداند، عنایت می‌فرماید.

در روایتی آمده است که امیرمؤمنان (علیه السلام) در موردی از حوادث آینده خبر داد. یکی از افراد با تعجب به امام (علیه السلام) عرض کرد: «... به شما علم غیب داده شده است!». امام (علیه السلام) فرمود: «... این علم غیب نیست؛ بلکه علمی است که از فردی صاحب علم آموخته شده است». امام (علیه السلام) در ادامه با تلاوت آیه: **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»** (لقمان: 34)، علم به زمان رخ دادن قیامت، آگاهی از جنین درون رحم، بهشتی یا جهنمی بودن افراد و آن چه در آیه فوق آمده است را علم غیب دانستند و سایر موارد را علمی دانستند که خداوند به پیامبر خود آموخته است و پیامبر به ایشان آموخته است. 19

یک احتمال در تبیین این حدیث آن است که علم به امور خاصی که در آیه مزبور، نام برده شده است، علم غیب نامیده شده است²⁰ که به چنین علمی، فقط خداوند آگاه است.²¹ بنابر این احتمال، علم غیب اصطلاح خاصی است که تمام مصادیق لغوی غیب (امر پنهان) را شامل نمی‌شود و امور پنهان بسیاری را می‌توان از دایره آن خارج کرد.

اما به نظر می‌رسد موارد یادشده در آیه، بیان مصادیقی از غیب است و منحصر به این چند مورد نیست. شاهد این مدعا آن است که خود امیرمؤمنان (علیه السلام) در توضیح این آیه، موارد دیگری مانند علم به آن که چه کسی هیزم جهنم است و یا در بهشت همنشین پیامبران است را بر موارد یادشده در آیه افزودند؛ در حالی که خود آیه چنین موردی را بیان نکرده است. بنابراین مقصود امام (علیه السلام) این است که آگاهی به امور پنهان مانند موارد یادشده در آیه، علم غیب به شمار می‌آید.

نکته قابل توجه در این حدیث شریف این است که امام علی (علیه السلام) علم به امور پنهان را که از طریق فراگیری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به دست آورده است، علم غیب نمی‌نامد. با توجه به این که دانستن غیب از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیز در آیاتی از قرآن کریم نفی شده است،²² به نظر می‌رسد مقصود از علم غیب در این کاربردها، علم اصالی و ذاتی به غیب است که منحصر به خداوند متعال است و علم غیر خداوند به امور پنهان از آن جا که به اذن و عطای خداوند متعال است، علم غیب نمی‌شود. این احتمال را می‌توان برای توجیه روایاتی که ائمه - علیهم السلام - علم غیب را از خود نفی کرده‌اند، به کار برد. البته چنین معنایی از علم غیب، با آگاهی از امور پنهان منافاتی ندارد؛ پیامبران و ائمه (علیه السلام) می‌توانند به اذن و عطای الهی به اموری که از دید ما پنهان است، آگاه شوند؛ اما علم غیب، اصطلاح خاصی است که تنها بر علم خداوند بر امور پنهان صادق است.

شاید تأکید ائمه (علیه السلام) در به کار بردن این اصطلاح و نفی علم غیب از خود، بدان جهت بوده است که مردم در آن دوره تحمل پذیرفتن چنین معارفی را نداشتند و ممکن بود گرفتار غلو یا انکار درستی سخنان ائمه (ع) شوند. بدین دلیل، در عین این که خبرهایی از غیب می‌دادند؛ اما علم غیب را از خود نفی می‌کردند. بنابراین، این نفی تنها آگاهی ذاتی از غیب را شامل می‌شود. از نظر نویسنده، این دیدگاه مورد پذیرش است.

مقصود ما از علم ائمه (علیه السلام) به امور پنهان، هر گونه آگاهی آنان از امور پنهان به اذن الهی است؛ چه از طریق فراگیری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) باشد یا از راه‌های دیگری مانند الهام. بنابراین، خبرهایی که امیرمؤمنان (علیه السلام) در نقل مزبور از حوادث آینده دادند و موارد مشابه آن، از این علوم می‌باشند.

آگاهی امیرمؤمنان (علیه السلام) از امور پنهان، برای اصحاب خاص ایشان مانند: سلمان، ابوذر، اصبع بن نباته، میثم تمار، حبیب بن مظاهر و رشید هجری امری ناشناخته نبود. در نقلی آمده است اصبع بن نباته و دیگر اصحاب، امام (علیه السلام) را بارها دیده بودند که به افراد از زمان، چگونگی و سبب مرگ آنان خبر می‌داد.²³

سلمان، امیرمؤمنان (علیه السلام) را دارای علم به حوادث آینده، موعد مرگ انسان‌ها و فصل الخطاب می‌دانست. در همین روایت، خود سلمان نیز از حوادث آینده خبر داده و مردم را به پیروی اهل بیت (علیه السلام) تشویق کرده است.²⁴ از توصیف‌های سلمان می‌توان دریافت که او کاملاً از علم امام علی (علیه السلام) به امور پنهان

آگاه بوده و آن را باور داشته است؛ بلکه خود نیز دارای علوم پنهان بوده است. در روایتی آمده است که سلمان علم اول و آخر را از پیامبر و امیرمؤمنان (علیه السلام) آموخته بود. 25

در نقل دیگری، سلمان به گناه فردی خبر داد که از آن جز خداوند و خود آن فرد خبر نداشت و از او خواست توبه کند. 26 در روایاتی نیز امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) سلمان را محدث 27 معرفی کرده‌اند. 28 در نقل دیگر نیز سلمان از حوادث آینده کربلا و مناطقی دیگر خبر داد. 29 ابوذر نیز در نقلی از ظلم مردم در آینده بر اهل بیت (علیه السلام) و شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) خبر داد. 30

میثم تمار، حبیب بن مظاهر و رشید هجری نیز از علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امور پنهان آگاه بودند. امام (علیه السلام) به آنان زمان و چگونگی شهادتشان را خبر داده بود. 31 رشید هجری، افزون بر آن که از شهادت خود آگاه بود، از زمان و چگونگی مرگ دیگران نیز خبر می‌داد. 32 زمانی میثم در حالی که بر کشتی سوار بود، از کشته شدن معاویه خبر داد. بعدها روشن شد که دقیقاً در همان زمان که میثم خبر داده بود، معاویه از دنیا رفته است. 33 روایات دیگری نیز که نشان از آگاهی میثم به امور پنهان است، نقل شده است. 34

عمار نیز از علم امام (علیه السلام) به امور پنهان آگاه بود. وی در جنگ صفین به نزد امیرمؤمنان آمد و پرسید: «آیا این همان روز است؟» 35 امام (علیه السلام) نمی‌خواست به او جواب صریح بدهد. به او فرمود: «به جایگاه خود باز گرد». عمار سه بار نزد امام (علیه السلام) آمد و پرسش خود را تکرار کرد. امام (علیه السلام) در نهایت به او پاسخ مثبت داد. عمار از این خبر خوشحال شد و گفت: «امروز دوستانم را می‌بینم. محمد و یارانش را». 36 از پرسش‌های مکرر او از یک امر پنهان، روشن می‌شود که او امام (علیه السلام) را دارای چنین علمی می‌دانسته است.

یکی از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نام مزرع بن عبدالله یکی از پیش‌گویی‌های امام (ع) را به یکی دیگر از اصحاب به نام ابوالعالیه بیان کرد. ابوالعالیه با تعجب پرسید: «غیب‌گویی می‌کنی؟» مزرع با اطمینان بر درستی خبر تأکید کرد و خبر شهادت خود را نیز بر آن افزود و گفت: «امیر مؤمنان این خبر را به او داده است و حتماً این امر واقع می‌شود». ابوالعالیه با تعجب تکرار کرد: «از غیب خبر می‌دهی؟» مزرع در برابر تردید دوستش، بار دیگر تأکید کرد که کسی این خبر را به او داده است که راستگو و مورد اعتماد است. پیش‌گویی‌های امیر مؤمنان محقق شد و مزرع همان‌گونه که گفته بود، به شهادت رسید. 37

این نقل نشان می‌دهد که برای برخی از اصحاب مانند مزرع بن عبدالله، علم امام (علیه السلام) به امور پنهان کاملاً پذیرفته شده بود؛ در حالی که برای برخی پذیرش این اخبار دشوار بود. به موارد دیگری از تردید یا عدم اعتقاد اصحاب در مورد علم امام (علیه السلام) به امور پنهان توجه فرمایید؛ امام علی (علیه السلام) پیش از روی دادن جنگ جمل از پیروزی خود بر طلحه و زبیر خبر داد. پذیرش این پیش‌گویی برای یکی از یاران ایشان دشوار بود و به همین دلیل به ابن عباس از این گفتار امام (علیه السلام) شکایت کرد. ابن عباس به او گفت: «عجله نکن ممکن است این سخن از اسراری باشد که رسول خدا به اصحابش آموخته است». 38 نقل مزبور نشان می‌دهد که ابن عباس ضمن پذیرش آگاهی‌های غیبی امام ع، احتمال می‌داد که منبع آن، آموزه‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشد.

عمروبن حریث از منافقینی بود که عدم اعتقاد خود را به امامت امیر مؤمنان (علیه السلام) پنهان می‌کرد و به ظاهر خود را در میان اصحاب ایشان قرار داده بود. او در یک ماجرا پس از خبر دادن امام (علیه السلام) از امور پنهان، از این کار امام با عنوان کفایت تعبیر کرد. امام (علیه السلام) این سخن او را رد کرد و این علم را از معارفی دانست که خداوند به رسولش (صلی الله علیه و آله) عطا کرده و بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ایشان، و بعد از ایشان در اختیار امامان بعد از آن حضرت قرار داده شده است.³⁹

در نقلی آمده است عمروبن حریث، اشعث بن قیس، جریر بن عبدالله و پنج نفر دیگر از منافقان، از سپاه کناره گرفتند و برای مسخره کردن علم امام (علیه السلام) با سوسماري بیعت کردند و گفتند: «علي بن ابي طالب گمان می‌کند که علم غیب دارد. ما او را از خلافت خلع می‌کنیم و با این به جای او بیعت می‌کنیم». آنان بعد از این کار نزد امیر مؤمنان (علیه السلام) حاضر شدند. امام (علیه السلام) آنان را نکوهش کرده و از کار آنان خبر داد. 40 این نقل افزون بر آن که نشان می‌دهد آنان علم امام (علیه السلام) به امور پنهان را نپذیرفته بودند، بیانگر این است که گویا امام (علیه السلام) مدعی داشتن علم به امور پنهان بوده یا خبرهای ایشان از امور پنهان چنین باوری را در میان مردم ایجاد کرده بوده است.

در دوران حکومت امام (علیه السلام)، یکی از شیعیان به امام (علیه السلام) ابراز ارادت و محبت کرد. امام (علیه السلام) سخن او را تصدیق کرد. فردی دیگر به گمان اینکه امام (علیه السلام) از باطن او آگاه نیست، کار او را تکرار کرد؛ ولی امام (علیه السلام) ابراز محبت او را تأیید نکرد و از کشته شدن او در حال گمراهی خبر داد. آن مرد بعدها از یاری امام (علیه السلام) دست کشید و از خوارج شد و در جنگ نهروان کشته شد.⁴¹

از نقل‌های مزبور پیداست که تردید در علم امام (علیه السلام) به امور پنهان، معمولاً از سوی افرادی است که از شیعیان یا اصحاب ایشان به شمار نمی‌آیند؛ اما برخی گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد حتی برخی از اصحاب خاص امام (علیه السلام) نیز دچار تردیدهایی - هر چند کوتاه مدت - در این مورد شده‌اند. در روایات آمده است امیر مؤمنان (علیه السلام) به میثم تمار نحوه شهادتش را خبر داد. میثم می‌گوید: «در دلم شک کردم و گفتم که علی (علیه السلام) از غیب خبر می‌دهد! پرسیدم: آیا این حادثه اتفاق خواهد افتاد؟ امام فرمود: آری به خدای کعبه! پیامبر (صلی الله علیه و آله) این‌گونه به من خبر داده است...».⁴² امام (علیه السلام) در این روایت، منبع آگاهی خود را به چگونگی شهادت میثم، خبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی کردند. اگر این نقل درست باشد، نشان می‌دهد که میثم در مقطعی در علم امام (علیه السلام) به امور پنهان تردید کرده است؛ اما در ادامه، بر این اعتقاد استوار شده است.

در رخدادی دیگر، امام (علیه السلام) از آمدن هزار نفر - نه یک نفر کمتر و نه یک نفر بیشتر - برای بیعت خبر داد. ابن عباس می‌گوید: «مضطرب شدم که نکند تعداد افراد کمتر یا بیشتر شود و سخن امام نادرست باشد ... من همچنان نگران بودم ...». نگرانی او با تحقق سخن امام (علیه السلام) برطرف شد.⁴³ اضطراب و نگرانی ابن عباس نشانه عدم اطمینان او به آگاهی‌های علمی امام (علیه السلام) است. در سطرهای پیش از این از ابن عباس، سخنانی نقل شد که نشان از اطمینان او به علم امام (علیه السلام) به امور پنهان داشت. ممکن است تردید او در روایت اخیر، ناشی از اضطراب و حالت عادی افرادی باشد که آگاهی‌های آنان هنوز به یقین تبدیل نشده است.

بنابراین، می‌توان گفت با توجه به خبرهای مکرر امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره امور پنهان، بسیاری از اصحاب نزدیک و خاص ایشان امام را آگاه از این امور می‌دانستند؛ هرچند غرابت این امر گاهی موجب تعجب یا تردید برخی می‌شد.

عصمت امام

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در سخنان خود، از عصمت ائمه (علیه السلام) خبر داده بود؛ 44 اما این بحث به طور جدی در سخنان اصحاب امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) مطرح نشد. علت آن هم این است که دوره امامت ایشان، آغاز عصر امامت بود و چالش‌های جدی‌تری مثل اثبات اصل امامت آن حضرت، ذهن اصحاب ایشان را به خود مشغول کرده بود. با این حال، می‌توان سخنانی از آنان را در این موضوع یافت که به صراحت یا به طور ضمنی از اعتقاد یا عدم اعتقاد به عصمت حکایت دارد.

اعتقاد افرادی مانند: سلمان، ابوذر و مقداد به احادیثی مانند «علی (علیه السلام) همواره همراه حق و قرآن است و از آن جدا نمی‌شود»، می‌تواند نشانه اعتقاد آنان به عصمت امیر مؤمنان (علیه السلام) باشد. به همین دلیل، این افراد افزون بر آن که خود همواره همراه و فرمانبر مولای متقیان بودند، دیگران را نیز به پیروی از ایشان ترغیب می‌کردند و کلام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را نقل می‌کردند که علی (علیه السلام) همواره همراه حق و قرآن است و از آن جدا نمی‌شود. 45

در سخنان سلمان محمدی با کسانی که معتقد به اشتباه کردن و گمراهی امیر مؤمنان (علیه السلام) بودند، آمده است: «اوصیای انبیا اشتباه نمی‌کنند ... علی (علیه السلام) وصی پیامبر شما است. او دچار گمراهی نشده است؛ بلکه او هادی و مهدی است». 46 سلمان در این گفتار خود، به صراحت اشتباه و گمراهی را از اوصیای انبیا از جمله امیر مؤمنان (علیه السلام) نفی می‌کند که این همان اعتقاد به عصمت است.

عمار معتقد بود علی (علیه السلام) همواره از آغاز بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همراه حق بوده است و تأکید داشت که هرگز مخالفت آن حضرت را نخواهد کرد؛ حتی اگر همه مردم با او مخالف باشند. 47 در نقل دیگری آمده است عمار، ابوموسی را به خاطر تأخیر در بیعت با علی (علیه السلام) سرزنش کرد و شک در حقانیت علی (علیه السلام) را مساوی خروج از اسلام شمرد. 48 این سخنان نیز می‌تواند شاهی بر باور به عصمت امام باشد.

مالک اشتر از پذیرش حکمیت ناراضی بود؛ اما می‌گفت: «من راضی هستم به آنچه امیر مؤمنان راضی باشد. در

کاري که او وارد شود، وارد مي‌شوم و از کاري که او دوري کند، دوري مي‌کنم. او جز به هدايت و درستي کاري نمي‌کند». 49 اين سخنان مالک اگرچه تصريح به عصمت امام نيست؛ اما همان معنا را مي‌رساند. در همين ماجرا برخي اصحاب از نارضايتي مالک به مسأله حکميت خبر دادند؛ اما امام علي(عليه السلام) درباره او فرمود: «اگر من راضي شوم، مالک اشتر راضي مي‌شود». سپس فرمود: «او از کساني نيست که با من مخالفت کند. من از رفتار او بيمناک نيستم. کاش در ميان شما دو نفر مانند او؛ بلکه يک نفر مانند او بود...» 50.

رفتار مالک اشتر در سفر اميرالمؤمنين(عليه السلام) به نهروان نيز نشانه اعتقاد او به عصمت امام(عليه السلام) است. در اين سفر، سپاه امام(عليه السلام) به هنگام نماز عصر به سرزمين بابل رسيدند. آن حضرت توقف نکردند تا اينکه خورشيد در آستانه غروب قرار گرفت. در اين هنگام اصحاب امام(عليه السلام) سراسيمه فرود آمدند و به چپ و راست نماز خواندند؛ اما مالک اشتر پياده نشد و نماز نخواند و گفت: «نماز نمي‌خوانم تا زماني که اميرالمؤمنين پياده شود و نماز بخواند». امام(عليه السلام) پس از مدتي فرود آمد و فرمود: «اي مالک! آن جا سرزمين شوره زار بود و نماز در آن جايز نيست. هر کس نماز خوانده، نمازش را دوباره بخواند ...» 51.

از سخنان عدي بن حاتم نيز مي‌توان اعتقاد او به عصمت امام را نتيجه گرفت. او علي(عليه السلام) را در هر کارداراي حجت و برهان الهي مي‌دانست و از مردم مي‌خواست کار خود را به علي(عليه السلام) بسپارند. 52 اعتقاد به درستي تصميمات امام(عليه السلام) و همراهي حجت و برهان الهي با کارهاي ايشان، از لوازم اعتقاد به عصمت است.

سخنان اين گونه اصحاب، اعتقاد آنان به لزوم اطاعت از امام را نيز نشان مي‌دهد. دوران امامت امير مؤمنان به ويژه دوره حکومت ايشان با جنگ‌هاي مختلف با کساني همراه بود که از مسلمانان سابقه دار و قاريان قرآن و عابدان روزگار به شمار مي‌آمدند. اين دوره، دوره شک و ترديد براي بسياري از کساني بود که با امير مؤمنان(عليه السلام) بيعت کرده بودند. از التزام عملي برخي از اصحاب امير مؤمنان در همراهي امام(عليه السلام) در صحنه‌هاي مختلف و عدم ترديد در درستي کردار و گفتار ايشان، مي‌توان اعتقاد آنان به عصمت را - هر چند به طور غيرصريح - دريافت. يکي از اين نمونه‌ها رفتار مالک اشتر است که نقل شد. نمونه ديگر، کردار ابورافع است. او از اصحاب رسول خدا(صلی الله عليه و آله) بود. ابورافع به دليل شنيدن روايتي از پيامبر(صلی الله عليه و آله) درباره همراهي امام علي(عليه السلام) با حق، در درستي کارهاي ايشان شک نداشت و در رکاب ايشان در جنگ‌هاي جمل، صفين و نهروان جنگيد. 53.

در ميان اصحاب غيرمشهور امام(عليه السلام)، مي‌توان افراي را نيز يافت که گاه در درستي رفتار امام شک مي‌کردند. ابوثابت غلام ابوذر از اين افراد است. او در جنگ جمل با ديدن عايشه در جبهه مقابل خود، در درستي همراهي خود با علي(عليه السلام) شک کرد؛ اما اين شک ديري نپاييد و بر درستي کار خود ثابت قدم گرديد. او اين ماجرا را براي ام سلمه همسر رسول خدا(صلی الله عليه و آله) نقل کرد. ام سلمه بر لزوم استواري او در همراهي علي(عليه السلام) تاکيد کرد و براي او حديثي را از رسول خدا(صلی الله عليه و آله) نقل کرد که بر همراهي علي(عليه السلام) با قرآن دلالت داشت. 54.

اين نقل مي‌رساند که مسئله عصمت امام براي ابوثابت، شناخته شده نبوده است يا او در عمل به آن توجه نکرده

است؛ اما از رفتار و گفتار ام سلمه می‌توان اعتقاد به عصمت را برداشت کرد؛ هرچند از تعبیر عصمت استفاده نشده است.

ابوزینب ازدي در درستي جنگ با اصحاب جمل تردید داشت و از امام(علیه السلام) با قسم پرسید «آیا این جنگ درست است و ما بر حق می‌جنگیم؟» امام(علیه السلام) به او اطمینان داد. 55 رافع بن سلمه در جنگ صفین با امام(علیه السلام) همراه بود؛ اما پس از آنکه علی(علیه السلام) حکمیت را پذیرفت، از امام(علیه السلام) برائت جسته و متحیر بود. به همین دلیل، امام را با عنوان امیرمؤمنان خطاب نکرد. بعد از خبر دادن امام از حوادث آینده جنگ و تحقق آن اخبار، او به امامت حضرت ایمان آورد. 56

جندب بن عبدالله ازدي می‌گوید: «در جنگ جمل با امیر مؤمنان(علیه السلام) بدون شک و با یقین به درستی این کار شرکت کردم؛ ولی وقتی به نهر روان رفتیم، در دل من تردید حاصل شد و با خود گفتم که با قاریان و با بهترین افراد خود می‌جنگیم!». 57

آنچه بیان شد، نمونه‌هایی از تردید برخی افراد در عصمت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را نشان می‌دهد. البته دیدگاه این افراد در برابر دیدگاه اکثریت اصحاب برجسته آن حضرت، قرار دارد. در این مطلب که افرادی مانند سلمان، ابوذر، عمار، مالک و مانند آنها از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین(علیه السلام) بودند، تردیدی نیست. مدح‌های امیرالمؤمنین، رفتار و سخنان آنان، جایگاه خاص آنان را در تشیع نشان می‌دهد، بنابراین، روشن است که دیدگاه آنان را باید جریان اصلی تشیع قلمداد کنیم؛ نه کسانی را که از افراد عادی و عامی به شمار می‌آمدند. افزون بر آن، نباید از یاد برد که فتنه جمل، صفین و نهر روان آن قدر سنگین و غیرمنتظره بود که برای بسیاری از افراد که به عظمت علمی امام علی(علیه السلام) نیز معترف بودند، در درستی این جنگ‌ها تردید ایجاد شد. از این روی، بسیاری از این تردیدها، تردید در مقام علمی امام(علیه السلام) نیست؛ بلکه ناشی از شدت فتنه بود. آنان در مقابل خود کسانی را می‌دیدند که ادعای مسلمان بودن داشتند و حتی برخی از آنان از بزرگان صحابه به شمار می‌آمدند. این افراد از طرفی عظمت و مقام امام(علیه السلام) را می‌دیدند و از طرف دیگر احتمال آلوده شدن دستانشان به خون مسلمانان را در نظر می‌گرفتند و بدین دلیل گرفتار تحیر و تردید می‌شدند.

با توجه به نقل‌های یادشده، می‌توان به این نتیجه رسید که اعتقاد به عصمت امام و لزوم اطاعت ایشان در میان اندیشه‌های اصحاب برجسته امیرالمؤمنین(علیه السلام) وجود داشته است؛ هر چند که این واژه در آن دوره کاربرد نداشته است؛ اما از تعبیر مشابه آنان که از این مقام حکایت می‌کند و نحوه رفتارشان، می‌توان به اعتقاد آنان به عصمت امام اطمینان یافت. البته این بدان معنا نیست که تمام اصحاب ایشان چنین اعتقادی داشتند. نتیجه اصلی این نوشتار نیز اثبات این باور در میان اصحاب می‌باشد و طبیعی است که همواره به دلایل مختلف، مخالفت‌هایی وجود داشته است. آنچه قابل توجه است، اینکه در میان اصحاب برجسته امیرالمؤمنین(علیه السلام) که تشیع با نام آنان شناخته می‌شود، این باور را می‌توان یافت.

نتیجه‌گیری

با مرور سخنان نقل شده از اصحاب ائمه (علیه السلام) در منابع معتبر چند قرن اولیه به این نتیجه رسیدیم که می‌توان دیدگاه کنونی اکثریت شیعه در مورد علم و عصمت ائمه (علیه السلام) را ناشی از دیدگاه اصحاب برجسته امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و ... و شیعیان صدر اسلام داشت. آنان از علم ویژه امام و هدایت یافتگی امام آگاه بودند. سخنان او را فصل الخطاب و واجب الطاعة می‌دانستند. چنان که اعتقاد به عصمت آن حضرت را نیز می‌توان در میان سخنان آنان یافت.

گفته است که دیدگاه یادشده، دیدگاه اصحاب سرشناس و مورد تأیید امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است؛ بنابراین، مخالفت‌های برخی از جامعه غیرشیعی آن دوره با این دیدگاه یا لغزش‌های برخی از اصحاب ایشان، شهرت و قوت این دیدگاه را در میان اصحاب آن حضرت، مخدوش نمی‌سازد.

1. ر.ک: احمد الکاتب، تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوري الي ولاية الفقيه؛ حسين مدرسي طباطبائي، مكتب در فرآیند تکامل.

2. ر.ک: میرحامد حسین هندی، عبقات الأنوار، ج 14، ص 2.

3. ر.ک: نورالله شوشتری، احقاق الحق، ج 23، ص 452.

4. محمدبن محمدبن نعمان مفید، الأمالي، ص 138-139.

5. فرات بن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص 81.

6. محمدبن حسن بن فروخ صفار، بصائر الدرجات، ص 57.

7. جعفر بن محمد طوسی، الأمالي، ص 143.

8. محمدبن محمدبن نعمان مفید، الجمل، ص 254.

9. محمد بن عمران المرزباني الخراساني، مختصر أخبار شعراء الشيعة، ص40.
10. ابن قتيبة دینوری، امامت و سیاست، ترجمه سيدناصر طباطبائي، ص152.
11. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج2، ص76.
12. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الجمل، ص254.
13. محمد بن عبد الله الإسكافي، المعيار والموازنة، ص120.
14. محمد بن عمر کشي، رجال الكشي، ص66-67.
15. سليم بن قيس هلالی کوفی، کتاب سلیم بن قیس، ص777.
16. ابن قتيبة دینوری، امامت و سیاست، ص152.
17. احمد بن ابی طاهر ابن طيفور، بلاغات النساء، ص55.
18. جعفر بن محمد طوسي، الأمالي، ص11.
19. امام علی بن ابی طالب (ع)، نهج البلاغه، خ 128، ص186.
20. در روایت دیگری نیز از امیرمؤمنان (ع)، تمام موارد یاد شده در آیه، علومی غیبی شمرده شده اند که جز خداوند کسی از آن آگاه نیست. (ر.ک: محمد بن حسن بن فروخ صفار، بصائر الدرجات، ص111).
21. ر.ک: محمد بن علی بن الحسین الصدوق، الخصال، ج1، ص290 و محمد بن حسن بن فروخ صفار، بصائر الدرجات، ص111.
22. انعام:50: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» و ر.ک: اعراف:188 و هود:31.
23. محمد بن حسن بن فروخ صفار، بصائر الدرجات، ص262.
24. محمد بن عمر کشي، رجال الكشي، ص20-24.
25. همان، ص16.
26. همان، ص12.
27. کسی که فرشتگان با او سخن می گویند.
28. محمد بن عمر کشي، رجال الكشي، ص12 و 15؛ البته در روایت دیگر او محدث از امام خود معرفی شده است

که از حد آن نمی‌گذرد و در ادامه امام صادق(ع) فرمود: خداوند با کسی جز حجت او سخن نمی‌گوید. (همان، ص15) به نظر می‌رسد که این روایت مفسر روایت قبلی متن است و گویا مفاد آن این است که سلمان از اصحاب سرّ ائمه(ع) است و معارفی را از ائمه(ع) آموخته است که بسیاری از آن بی‌اطلاعتند.

29. محمد بن عمر کثی، رجال الکشی، ص19-20.

30. همان، ص25-26.

31. همان، ص78.

32. همان، ص75.

33. همان، ص80.

34. همان، ص84-87.

35. مقصود او روزی بود که پیامبر(ص) به او وعده شهادت داده بود.

36. محمد بن عمر کثی، رجال الکشی، ص29.

37. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الارشاد، ج1 ص326.

38. همو، الأمالی، ص334-335.

39. محمد بن حسن بن فروخ صفار، بصائر الدرجات، ص354.

40. همان، ص306.

41. همان، ص391.

42. محمد بن عمر کثی، رجال الکشی، ص85-87.

43. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الارشاد، ج1، ص315.

44. برای آشنایی با نمونه‌هایی از سخنان رسول خدا(ص) در مورد عصمت ائمه(ع): ر.ک: علی بن محمد خزاز قمی، کفایة الأثر، ص113 و محمد بن علی بن الحسین صدوق، الامالی، ص583.

45. سلیم بن قیس هلالی کوفی، کتاب سلیم بن قیس، ص881.

46. نعمان بن محمد تمیمی مغربی، شرح الاخبار، ج1، ص124.

47. محمد بن حسن طوسي، الأمالي، ص 727-732.
48. همان، ص 181-182.
49. نصر بن مزاحم بن سيار منقري، وقعة صفين، ص 511.
50. همان، ص 521.
51. محمد بن حسن طوسي، الأمالي، ص 671-672.
52. ابن قتيبة دينوري، امامت و سياست، ص 151.
53. محمد بن حسن طوسي، الأمالي، ص 59.
54. همان، ص 460.
55. نصر بن مزاحم بن سيار منقري، وقعة صفين، ص 100.
56. محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ج 1، ص 345-346.
57. محمد بن محمد بن نعمان مفيد، الارشاد، ج 1، ص 317.

منابع

نهج البلاغه، قم، دار الهجرة. بي.تا.

- ابن قتيبة الدينوري، عبد الله بن مسلم، الإمامة والسياسة، تحقيق علي شيري، قم، شريف الرضي، 1413ق.
- اسكافي، محمد بن همام، التمهيد، قم، مدرسه امام مهدي ، 1404ق.
- اسكافي، محمد بن عبد الله، المعيار والموازنة، تحقيق شيخ محمد باقر محمودي، بيروت، مؤسسة فؤاد بعينو، 1402ق.
- اشعري قمي، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، تهران، عطايي، 1963م.
- اهوازي، حسين بن سعيد، المؤمن، قم، مدرسه امام مهدي ، 1404ق.
- بابويه القمي، علي بن الحسين، الإمامة والتبصرة من الحيرة، قم، تحقيق ونشر مدرسه إمام مهدي ، 1404ق.

برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم، دار الكتب الإسلامية، 1371ق.

، المحاسن، قم، دارالكتب الاسلاميه، 1371ق.

، رجال البرقي، تهران، دانشگاه تهران، 1383ق.

تميمي مغربي، نعمان بن محمد، دعائم الإسلام، مصر، دار المعارف، 1385ق.

، شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار، تحقيق سيدمحمد حسيني جلاي، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، 1409ق.

ثقفى، ابراهيم بن محمد، الغارات، قم، مؤسسه دارالكتاب، 1410 ق.

جوهري، بن عبيدالله بن عياش، كتاب مقتضب الاثر في النص علي الائمة الاثني عشر، قم، مكتبة الطباطبائي، بي.تا.

حلبى، ابو الصلاح، تقريب المعارف، قم، جامعه مدرسين، 1404ق.

خزاز قمى، على بن محمد، كفاية الأثر، قم، بيدار، 1401ق.

دينوري، ابن قتبية، امامت و سياست، ترجمه سيد ناصر طباطبايى، تهران، ققنوس، 1380.

سيد مرتضي، علي بن حسين، الأمالي، قم، مكتبة آيت الله العظمى المرعشي النجفي، 1403ق.

شوشتری، نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، قم، مكتبة آية الله مرعشي، 1409ق.

صدوق، محمد بن علي بن الحسين، الإعتقادات في دين الإمامية، قم، غلامرضا مازندراني، 1412ق.

، الأمالي، تهران، كتابخانه اسلاميه، 1362.

، التوحيد، قم، جامعه مدرسين، 1398ق.

، الخصال، قم، جامعه مدرسين، 1403ق.

، الهداية، قم، مؤسسة الإمام الهادي ، 1418 ق.

، صفات الشيعة، تهران، اعلمى، بي.تا.

، فضائل الشيعة، قم، مؤسسه امام مهدي ، 1410ق.

، كمال الدين، قم، دار الكتب الإسلامية، 1395ق.

، معاني الأخبار، قم، جامعه مدرسين، 1361.

صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي، 1404ق.

طبري، محمد بن جرير، المسترشد في امامة امير المؤمنين علي بن ابي طالب (ع)، تحقيق احمد المحمودي، قم، مؤسسة الثقافة الاسلامية، بي.تا.

، دلائل الإمامة، نجف، المطبعة الحيدرية، 1369ق.

، نوادر المعجزات في مناقب الائمة الهداة (ع)، قم، مدرسة الامام المهدي، 1410 ق.

طوسي، محمد بن حسن، الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد، تهران، مكتبة جامع چهلستون، 1400ق.

، الأمالي، قم، دارالثقافة، 1414ق.

، الغيبة، قم، مؤسسه معارف اسلامي، 1411ق.

، الفهرست، نجف اشرف، المكتبة المرتضوية، 1356ق.

، تهذيب الاحكام، تهران، دارالكتب الاسلامية، 1365.

، رجال الشيخ الطوسي، قم، اسلامي جامعه مدرسين، 1415ق.

طيفور، احمد بن ابي طاهر، بلاغات النساء، قم، شريف رضى، بي.تا.

غضائري، احمد بن حسين، رجال ابن الغضائري، قم، مؤسسه اسماعيليان، 1364ق.

كشي، محمد بن عمر، رجال الكشي، مشهد، دانشگاه مشهد، 1348.

كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، تهران، دار الكتب الإسلامية، 1365.

كوفي، محمد بن سليمان، مناقب الامام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب (ع)، تحقيق محمدباقر محمودي، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، 1412ق.

كوفي، فرات بن ابراهيم، تفسير فرات الكوفي، تهران، موسسه چاپ و نشر، 1410ق.

مازندراني، محمد بن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب، قم، علامه، 1379ق.

مرزباني الخراساني، محمد بن عمران، مختصر أخبار شعراء الشيعة، تقديم، تحقيق وتعليق: محمد هادي أميني، ط.الثانية، بيروت، شركة الكتبي للطباعة والنشر والتوزيع، 1413ق.

مسعودي، علي بن حسين، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقيق اسعد داغر، چ دوم، قم، دار الهجرة، 1409ق.

مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الإختصاص، قم، كنگره جهانی شیخ مفید، 1413ق.

، الإرشاد، قم، كنگره جهانی شیخ مفید، 1413ق.

، الأمالي، قم، كنگره جهانی شیخ مفید، 1413ق.

، الجمل، قم، كنگره جهانی شیخ مفید، 1413 ق.

، تفضیل أمير المؤمنين(ع)، قم، كنگره جهانی شیخ مفید، 1413ق.

منقري، نصر بن مزاحم بن سيار ، وقعة صفين، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي، 1403ق.

نجاشي، احمد بن علي، رجال النجاشي، قم، جامعه مدرسين، 1407ق.

نعماني، محمد بن ابراهيم ، الغيبة، تهران، مكتبة الصدوق، 1397ق.

نوبختي، حسن بن موسي، فرق الشيعة، نجف، المطبعة الحيدرية، 1355ق.

نيشابوري، فضل بن شاذان، الإيضاح، تحقيق سيد جلال الدين حسيني أرموي، بي جا، بي نا، بي تا.

، مئة منقبة، قم، مدرسه امام مهدي ، 1407ق.

هلالی کوفی، سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس، قم، الهادي، 1415ق.

هندي، ميرحامد حسين، عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، اصفهان، كتابخانه اميرالمؤمنين علي(ع)، 1366.

يعقوبی، احمد بن ابی يعقوب، تاريخ يعقوبي، ترجمه محمد ابراهيم آيتی، چ ششم، تهران، علمی و فرهنگي،

1371.